

واقع‌گرایی اجتماعی در شعر صلاح عبدالصبور

دکتر حسن گودرزی لمراسکی^۱

چکیده

صلاح عبدالصبور یکی از شاعران تأثیرگذار گرایش رئالیسم اجتماعی، می‌باشد، گرایشی که در نیمه دوم قرن بیستم، به‌منظور بازتاب پیامدهای ناگوار تحولات سیاسی و اجتماعی در ادبیات معاصر عرب پدید آمد. وی، واقعیات موجود جامعه را نقد اصلاح‌گرایانه کرد و چون آن را بی‌تأثیر یافت به گوشه‌نشینی پناه برد؛ عزلتی که قرار است در آن، معرفت کسب کند تا با سلاح دانایی به مقابله با واقعیات تلخ جامعه‌ی خویش بپردازد. این مقاله با روش تحلیل محتوا ضمن تعریف رئالیسم اجتماعی و معرفی عبدالصبور، به عنوان مصلح اجتماعی، نمودهای چشمگیرتر گرایش‌های رئالیسم اجتماعی وی را بررسی می‌نماید که عبارتند از: شر، فقر، رنج و خستگی.

کلید واژه‌ها: رئالیسم اجتماعی، شر، فقر، رنج، خستگی.

مقدمه

رئالیسم یا واقع‌گرایی به واقعیات‌های موجود در جامعه می‌پردازد. مویاسان، رمان‌نویس فرانسوی (۱۸۹۳-۱۸۵۰) در سال ۱۸۸۷، رئالیسم را این‌گونه تعریف کرد: «کشف و ارائه

h.goodarzi@umz.ac.ir

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه مازندران

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲۴ تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۱۱

آن‌چه انسان معاصر واقعاً هست» (سیدحسینی، ۱۴۷). رئالیسم به شاخه‌های گوناگونی تقسیم می‌شود که عبارتند از: رئالیسم اجتماعی، انتقادی، خام، جادویی و... در این مقاله رئالیسم اجتماعی در شعر صلاح‌عبدالصبور، بررسی و تجزیه و تحلیل می‌شود.

رئالیسم اجتماعی «سبکی زیباشناختی و ادبی است که استالین آن‌را در اوایل دهه ۱۹۳۰ به‌عنوان تنها سبک مناسب جوامع کمونیست معرفی، و بر اتحاد جماهیر شوروی تحمیل کرد» (دنیس، ۸۸/۱۰/۲).

از مهم‌ترین مشخصه‌های رئالیسم اجتماعی، توجه به انسان و مشکلات او در جامعه است؛ زیرا «اهمیت رئالیسم اجتماعی در ادبیات جهان، این است که در آن انسان می‌تواند بر موانع ترقی اجتماعی چیره شود و جامعه‌ای عادلانه بر شالوده‌ای منطقی پدید آورد» (ساچکوف، ۲۹۴). بنابراین اهمیت دادن به انسان و برطرف کردن مشکلات اجتماعی از قبیل ظلم، فقر، رنج و...، مهم‌ترین رسالت این نوع مکتب ادبی است؛ به عبارت دیگر «مهم‌ترین کمک نوآورانه رئالیسم اجتماعی به ادبیات جهان عبارت بوده است از تجسم تقویت و رشد بهترین جنبه‌های طبیعت بشر - تلاش خلاقانه، انسانیت، و مانند این‌ها - در وجود مردم، و طرد هرآن‌چه پست، وحشیانه، حیوانی و خودخواهانه است» (همان، ۲۴۸) در این مقاله، مظاهر این صفات پست بررسی شده است که عبارتند از دروغ، سرکشی، ظلم، فقر، رنج، خستگی و نارضایتی از شرایط موجود.

رئالیسم اجتماعی به‌عنوان مکتبی ادبی دو هدف بسیار مهم را پیگیری می‌کند: ۱. توجه به فرد و جامعه؛ زیرا در آن فرد و جامعه در کنار هم قرار می‌گیرند، نه در تقابل با یکدیگر. یکی از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان قرن بیستم، لوسین گلدمن (۱۹۷۰-۱۹۱۳) در این مورد می‌گوید: «در آفرینش هنری، یک فرد به‌تنهایی مورد نظر نیست، بلکه اثر بیان نوعی آگاهی جمعی است» (آدورنو و دیگران، ۱۳) ۲. هدف مهم دیگر رئالیسم اجتماعی آن است که ادبیات را در خدمت انسان قرار دهد و این قضیه نزد بزرگان ادبیات رئالیستی مانند «تولستوی ملقب به انسان انسانیت که با نابسامانی‌های عصر خویش ارتباطی عمیق داشت» (الغمری، ۱۶۱) و «چخوف که انسان را محور و ستون هستی می‌داند» (مرزوق، ۸۵) «و

گورکی که معتقد است انسان سازندهٔ طبیعت است» (همان، ۹۳)، جلوه و نمود خاصی دارد؛ نیز ایده و اندیشهٔ بنیانگذار جامعه‌شناسی جدید، اگوست گنت، ناظر بر همین هدف است. وی معتقد است: «انسان، همه‌چیز است» (شریح عادل، ۴۲) و در سایهٔ همین تفکر، ادبیاتی به‌نام ادبیات متعهد یا الأدب الملتزم (Engaged Literature) به‌وجود آمد که ادبیات را در خدمت انسانیت و جامعه دانسته، زمانی آن‌را ارزشمند می‌شمارد که به انسان و مشکلات او توجه کرده، نیازهای او را در جامعه به زیبایی بیان کند (نعیمه، ۳۵).

بنابراین، رئالیسم اجتماعی به فرد و جامعه توجه دارد و توجه به فرد و نیازهای واقعی او را مقدمهٔ ورود به جامعه می‌داند و به‌قول شاعر آلمانی هولدرلین: «وظیفهٔ شعر تبدیل جهان به کلمات است؛ چرا که شعر واقعیت را بیان می‌کند» (فضل، ۵۹) و این تفکر را در «نمایندگان بزرگ این نوع ادبیات هم‌چون: صلاح عبدالصبور، عبدالوهاب بیاتی، احمد عبدالمعطی حجازی، مرحلهٔ دوم شعر نزار قبانی و مرحلهٔ اول شعر محمود درویش می‌بینیم» (خلیل جحا، ۳۵).

این نوشتار بر آن است تا رئالیسم اجتماعی را با توجه به هدف اصلی آن یعنی توجه به انسان و مشکلات او در جامعه، در شعر یکی از مهم‌ترین شاعران نوگرا و رئالیست ادبیات عرب، صلاح عبدالصبور، بررسی و تجزیه و تحلیل کند و به این سؤال اساسی پاسخ دهد که: رئالیسم اجتماعی چگونه در شعر صلاح عبدالصبور بروز و ظهور یافته است؟

فرضیه‌ی تحقیق

با توجه به سؤال این مقاله مبنی بر این‌که «رئالیسم اجتماعی چگونه در شعر صلاح عبدالصبور، بروز و ظهور یافته است؟» فرضیهٔ ما بر این اصل استوار است که رئالیسم اجتماعی به‌صورت شری و نمودهای آن یعنی فقر، رنج و خستگی، در اندیشهٔ عبدالصبور ظهور پیدامی کند.

هدف تحقیق

هدف این تحقیق، ارائه‌ی تصویری عینی از نمودهای رئالیسم اجتماعی در آثار عبدالصبور و تأثیر اندیشه‌های او در بیدارگری جامعه و نیز معرفی عبدالصبور به‌عنوان مصلح اجتماعی، است

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله تحلیل محتوا است و واحد تحلیل، بیت‌ها و قصاید مرتبط با رئالیسم اجتماعی در برخی از قصاید عبدالصبور و نیز بخش‌هایی از نمایشنامه «سوگنامه حلاج» است

پیشینه‌ی تحقیق

در مورد صلاح عبدالصبور، مقالات متعددی به نگارش در آمده است:

۱. مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به زندگی و اشعار صلاح عبدالصبور با استفاده از آثارش» در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شماره ۵۳ (۱۶۳-۱۶۴)، چاپ شده که در آن زندگی و اشعار صلاح عبدالصبور با استفاده از آثارش بررسی و تحلیل شده است. (احمدیان، ۱۵۷).
۲. مقاله‌ای با عنوان «نمادپردازی در شعر صلاح عبدالصبور» در مجله‌ی تخصصی زبان و ادبیات، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد شماره ۳۷ (۴پی در پی ۱۴۷) چاپ شده که در آن نمادهای مختلف سیاسی، اجتماعی و دینی در شعر عبدالصبور بررسی شده است (سیدی، ۱۴۷).
۳. مقاله‌ای با عنوان «الموت الخیامی فی شعر صلاح عبدالصبور» به زبان عربی، در مجله‌ی «اللغة العربیة و آدابها» شماره ۸ چاپ شده است و در آن به پدیده‌ی مرگ در شعر این شاعر نوگرای مصری پرداخته شده است که دارای رنگ‌وبوی صوفیانه است (میرزایی، ۱۲۳).

۴. مقاله‌ای با عنوان «مرگ‌اندیشی خیامی در آثار دو شاعر فارسی و عربی: صلاح عبدالصبور و نادر نادرپور» در مجله زبان و ادبیات تطبیقی، شماره ۲ چاپ شده است که در آن به تأثیر نگاه مرگ‌گريزانه خیامی در اندیشه این دو شاعر، پرداخته شده است (میرزایی، ۱۲۹). ولی تاکنون مقاله‌ای که رئالیسم اجتماعی را در شعر صلاح عبدالصبور بررسی نماید، به نگارش درنیامده است.

صلاح عبدالصبور

وی در سال ۱۹۳۱ در زقازیق مصر به دنیا آمد و در سال ۱۹۴۷ برای تحصیل در رشته زبان و ادبیات عربی وارد دانشگاه قاهره شد و در سال ۱۹۵۱ فارغ‌التحصیل شد (بدوی، ۱۶۵). نخست به شیوه قدما شعر می‌سرود و از متنی و ابوالعلاء، پیروی می‌کرد؛ سپس با آثار تی.اس. الیوت و کافکا آشنا شد و به دنبال آن از سال ۱۹۵۱ به شعر نو روی آورد. عصاره اندیشه‌های او، نوجویی، انسانیت، عشق و مبارزه برای پیروزی حق است.

یکی از مهم‌ترین خصوصیات شعر امروز عرب، واقع‌گرایی و نگاه‌های واقع‌بینانه نسبت به مسایل و حقایق موجود در جامعه است. اهمیت این قضیه تا حدی است که نازک‌الملائکه یکی از عوامل اصلی ظهور شعر آزاد را واقع‌گرایی می‌داند و اصول رئالیسم اجتماعی نیز ناظر بر اهتمام نویسنده و هنرمند به ترسیم واقعیت است؛ چنان‌که در بازتاب ستیز و کشمکش اجتماعی طبقات بسیار می‌کوشد (اسوار، ۳۳). صلاح عبدالصبور، از جمله شاعرانی است که در اشعار خود مسایل و مشکلات انسان امروز را به تصویر می‌کشد.

او جمله شاعران پیشگام در شعر نو محسوب می‌گردد و از مشکلات جهان عرب به خصوص (قضیه فلسطین) و جامعه خویش آگاهی دارد و آن‌ها را از نزدیک لمس می‌کند؛ به این سبب شعر او آکنده از صحنه‌های گوناگون زندگی است که او را به عنوان شاعر رئالیست جامعه‌گرای ادبیات معاصر عرب معرفی نموده است:

حزنٌ تمدّدي المدينة / كاللص في جوف السكينة / كالأفغوان بلافحیح (عبدالصبور، ۱۲۷)

(اندوهی در شهر امتداد پیداد کرد / چون دزد در درون سکون / چون مار بی صدا)
 عبدالصبور از حزن و اندوهی که به خاطر ظلم و ستم بر مردم سایه افکننده و آرام‌آرام در زندگی آن‌ها رسوخ کرده و اضطراب و ناامیدی را در میان آن‌ها رواج داده است، سخن به میان می‌آورد و از آن به عنوان یک پدیده اجتماعی ناخوشایند، یاد می‌کند.
 یکی از ویژگی‌های شعر معاصر، بیان واقعی تجربه زندگی و توجه به انسان در همه حالات اعم از رنج و شادی و فرودستی و بزرگی و... است (اسوار، ۵۰). عبدالصبور نیز، به عنوان شاعر واقع‌گرای اجتماعی، به این امور پرداخته و با نگاه انتقادی خود، با آن‌ها به ستیز برخاسته است؛ چرا که وی معتقد است که شاعر قبل از این‌که شاعر باشد، انسان است و از این رو، وظیفه او بیان مشکلات و کاستی‌های موجود در جامعه است. وی بر این باور است که بزرگ‌ترین فضیلت‌ها، صداقت، آزادی و عدالت، بزرگ‌ترین پستی‌ها، دروغ، سرکشی و ستم است (همان: ۲۰۱). هرچند در او رگه‌هایی از تفکر اومانیستی را می‌یابیم؛ آن‌جا که می‌گوید:

انسان هذا العصر سيد الحياة (عبدالصبور، ۲۰۶) (انسان این زمان، سرور زندگی است)
 شفيعی کدکنی معتقد است که وی طرفدار «رنالیسم جامعه‌گرا» است و آینه‌ای است برای تمام تجربه‌های اجتماعی محیط خویش: آینه‌ای روشن و صاف (شفيعی کدکنی، ۱۹۲).
 این نوشتار بر آن است تا مشکلات اجتماعی ذیل را با تأکید بر اشعار او، مورد تحلیل و بررسی قرار دهد: شرّ و انواع آن: فقر، رنج، خستگی؛ ولی قبل از آن، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که مقصود از رنالیست جامعه‌گرا، منطبق بر مفهومی نیست که در جوامع کمونیستی از این عبارت به ذهن متبادر می‌شود. عبدالصبور کمونیست نیست و در ادامه خواهیم دید که او شاعر مسلمان و مؤمنی است که ایمان و یقین به خدا را سرچشمه اصلاح جامعه می‌داند.

شرّ

یکی از وظایف شاعر طرفدار رنالیست جامعه‌گرا، به تصویر کشیدن واقعیت‌ها و تلخکامی‌های موجود در جامعه است و یکی از این واقعیت‌های تلخ، شرّ و ابعاد

مختلف آن است که عبدالصبور در قصیده‌ی «الموت بینهما» (مرگ میان آن‌دو) به آنها اشاره کرده است. وی در این قصیده به دو دسته از صداها اشاره نموده است: بخش اول، آیاتی از قرآن کریم را آورده و از آنها به‌عنوان صدایی بزرگ تعبیر کرده است و در بخش دوم، نمودهای شرّ و ایجاد بدبختی در جامعه را بیان کرده است و از آنها با عنوان صدایی سست و ضعیف یاد می‌کند:

بخش اول

الموت بینهما / صوتٌ عظیمٌ :

« و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، / ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ / فَقَالَ: / أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، / قَالُوا: / سُبْحَانَكَ، لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا، / إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، / قَالَ: / يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ... » (بقره، ۳۱/۳۳)

مرگ میان آن‌دو / صدایی بزرگ :

«خداوند همه نام‌ها را به آدم تعلیم فرمود: / آن‌گاه حقایق نام‌ها را در نظر فرشتگان پدید آورد / و فرمود / خبر دهید مرا به اسامی اینان اگر راست می‌گویید. / فرشتگان عرضه داشتند: / خدایا تو پاک و منزهی ما چیزی نمی‌دانیم جز آنچه تو به ما تعلیم فرمودی / البته تویی دانا و حکیم / خداوند فرمود / ای آدم ملائکه را از این نام‌ها آگاه ساز»

در این قسمت، عبدالصبور به آیاتی از قرآن کریم اشاره کرده، از آنها به‌عنوان صدایی بزرگ و عظیم یاد می‌کند و در مقابل مصادیقی از شرّ و بدی را ذکر می‌کند که عبارتند از: زورگویی، ستم و چاپلوسی و... این مصادیق شرّ در جامعه رواج پیدا کرده و باعث عدم استقرار امنیت و آرامش شده است.

بخش دوم

صوت‌واهن

ماذا تبغيني... يارباه؟ / هل تبغيني أن أدعو الشرَّ باسمه / هل تبغيني أن أدعو القهرَ باسمه / هل تبغيني أن أدعو الظلمَ بالاسماءِ الظلم، و تمليق / القوة، والطغيان، و سوء النية، والفقر / الروحاني،

و کذب القلب، و خُدَع المنطق، / والتعذیب، و تبریر القسوة، والاسفاف العقلي / و زیفَ
الکلمات، و تلیقَ الأنباء... / لا... لا... / لا أقدرُ یارباه (عبدالصبور، ۵۹-۶۰)

(صدایی سست)

ای خدا! چه از من می‌خواهی؟ / آیا می‌خواهی بدی را به نام، صدا بزnm / آیا
می‌خواهی زورگویی را به نام، صدا بزnm / آیا می‌خواهی که ستم، چاپلوسی، سرکشی، /
بدگمانی، بی‌عاطفگی، / دروغ‌گویی دل، گفتار نیرنگ‌آمیز، / شکنجه، توجیه‌کردن
سنگدلی، تنزل‌عقلی، / سخنان ریا و گزارش‌های واژگونه را نیز، به نام صدا بزnm / نه...
نه... / خدایا! نمی‌توانم.)

مهم‌ترین خصوصیت ادبیات رئالیستی، توصیف انسان به صورت موجودی اجتماعی
است؛ به گفته‌ی دیگر، رئالیسم ریشه‌ی رفتار آدمی را در شرایط اجتماعی زمان می‌جوید. این
مکتب، صفات «نیک» و «بد» را پدیده‌های طبیعی و ذاتی انسانی نمی‌پندارد، بلکه آن‌ها
را محصول جامعه می‌شمارد (پرهام، ۴۶). عبدالصبور در این اشعار بارزترین مظاهر شرراً
بر می‌شمارد که باعث فروپاشی بنیاد جامعه شده و آن را در گرداب بدبختی و هلاکت
فرو می‌برد؛ این مظاهر عبارتند از: دروغ، سرکشی و ظلم (عبدالصبور، ۷۶)؛ زیرا از نظر او
دروغ منشأ پستی و تناقض و ترس است (همان: ۷۷). سرکشی، آزادی فردی و اجتماعی را
از بین می‌برد و جامعه را به سمت دیکتاتوری سوق می‌دهد؛ ظلم، موجب گسترش
بی‌عدالتی و در پی آن بی‌نظمی و هرج‌ومرج می‌گردد (همان). وی به‌عنوان یک شاعر
واقع‌گرا، بر آن است که شاعر باید زبان گویای بدبختی‌های گریبانگیر مردم عصر خویش
باشد و تمام واقعیت‌ها را انعکاس دهد، هرچند نتواند مشکلات را حل کند و
بدین خاطر، ادیب متعهدی است که ادبیات را در خدمت محرومان یا فرودستان جامعه و
پرداختن به آرمان‌های آنان می‌داند. در ادامه به انواع مسایل و مشکلات اجتماعی که از
نظر شاعر جامعه را دچار چالش ساخته است، می‌پردازیم که عبارتند از:

۱. فقر

یکی از مؤلفه‌های دیدگاه واقع‌گرایانه عبدالصبور، توجه به فقر و آثار مخرب آن است که از آن به‌عنوان شرّ یاد می‌کند و این قضیه را در «مأساة الحلاج» (سوگنامه حلاج) به‌تصویر می‌کشد. حلاج، عارف نامی قرن چهارم هجری، جزء صوفیانی است که با مردم ارتباط دارد و فقط کنج عزلت نمی‌گزیند، به‌عبارت دیگر، حلاج به‌عنوان یک اصلاح‌گر اجتماعی، به کاستی‌های موجود در جامعه اعتراض می‌کرد و درحقیقت علت اصلی محاکمه و درنهایت اعدام او این بود که علیه ظلم حاکمان سکوت نمی‌کرد و مردم را با بدبختی‌هایشان آشنا می‌ساخت این سوگنامه، بیانگر اوج اندیشه رئالیسم اجتماعی عبدالصبور است.

الحلاج:

هَبْنَا جَانِبَنَا الدُّنْيَا / مَا نَصْنَعُ عِنْدُنَا بِالشَّرِّ

الشبلي:

الشَّرِّ / مَاذَا تَعْنِي بِالشَّرِّ

الحلاج:

فقر الفقراء / جوع الجوعى، في أعينهم تتوهج ألفاظ لا أوقن معناها (عبدالصبور، ۴۸۱).

(حلاج: فرض کن که از دنیا فاصله گرفتیم / در این صورت با بدی چه کار کنیم

شبلی: بدی / منظورت از بدی چیست؟

حلاج: فقر نیازمندان / گرسنگی گرسنگان، در چشمان آنها واژه‌هایی می‌درخشد که

دقیق معانی آنها را نمی‌فهمم.)

در این ابیات، عبدالصبور دو عارف نامی هم‌عصر را ذکر می‌کند که دارای دو طرز فکر گوناگونند: یکی شبلی که معتقد است که صوفی فقط باید کنج عزلت برگزیند و کاری به اجتماع نداشته باشد و دیگری، حلاج که معتقد است علاوه بر رسیدگی به امور عبادی و شخصی، باید در کنار مردم و جامعه بود و نیازهای آنها را درک کرد و به خواسته‌هایشان توجه کرد و همچنین نقش بیدارگری را هم ایفا نمود؛ سپس یکی از مظاهر اصلی شرّ یعنی فقر را بیان می‌کند و معتقد است که فقر و گرسنگی در میان مردم

موج می‌زند و نباید به آن بی‌اعتنا بود و فقط کنج عزلت را برگزید و به‌همین سبب نمی‌تواند در برابر این پدیده‌ی زشت اجتماعی، تاب بیاورد و می‌گوید:

«یا شبلی / الشر استولي في ملكوت الله / حدثني... كيف أغض العين عن الدنيا / إلا أن يظلم قلبي» (همان: ۴۸۲)

(ای شبلی! شرّ بر ملکوت خداوند چیره گشته است / به من بگو... چگونه چشم از دنیا بپوشم / مگر این که به خودم ظلم کنم.)

حلاج فریاد می‌زند و می‌گوید شرّ و بدی در همه‌ی جهان فراگیر شده است و من نمی‌توانم چشم از آن بپوشم و به آن بی‌اعتنا باشم و تا حدی پیش می‌رود که خودش را با حاکمیت زمانه هم درگیر می‌کند و معتقد است که برای اصلاح جامعه و مردم، ابتدا باید حاکم و والی اصلاح گردد و طبیعی است که حکومت در برابر این بیدارگری سکوت نمی‌کند و در برابر او به شدت موضع می‌گیرد. آن‌جا که می‌گوید:

الحلاج

«و أقول لهم إن الوالي قلب الامه / هل تصلح إلابصلاحه» (همان: ۴۸۵)

(و به آن‌ها می‌گویم که حاکم قلب امت است / و جامعه، جز با اصلاح او، اصلاح نمی‌گردد)

و در پایان هنگامی که قاضی ابوعمر از او می‌پرسد که آیا دوست دارد که فقر از میان برود، به حقیقت فقر می‌پردازد و به سه‌مورد از پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اخلاقی آن اشاره می‌کند که عبارتند از:

۱. **ظلم‌پذیری:** فقر به‌عنوان یک پدیده‌ی سیاسی، بر اثر بی‌عدالتی در جامعه به‌وجود می‌آید و موجب می‌شود که عده‌ای غالب گردند و عده‌ای دیگر مغلوب؛ غالب همیشه به مغلوب زور گفته، حق او را پایمال می‌کند و به او اجازه‌ی رشد و نمو نمی‌دهد و در نتیجه همیشه زیر یوغ بردگی و بندگی می‌ماند.

۲. **خواری:** یکی دیگر از پیامدهای فقر، خواری و پستی مردم است که موجب می‌شود کرامت انسانی آن‌ها لگه‌دار و شخصیت و هویتشان نادیده گرفته شود و تأثیر

منفی روحی و روانی زیادی در آن‌ها بگذارد و کسی که شخصیت و هویت او نادیده انگاشته شود، دچار نابهنجاری‌های فراوانی می‌گردد.

۳. از میان رفتن دوستی و محبت: هرگاه فقر در جامعه‌ای گسترش یابد، محبت و عشق و دوستی هم رخت بر بسته و جای خود را به چیزهای ناپسند دیگری چون کینه و نفرت می‌دهد کینه و نفرت پدیده ناپسند دیگری است که مردم را از همدیگر دور می‌کند و بدبینی را گسترش داده، قوام و بنیاد جامعه را دچار تهدید جدی می‌کند و آن‌را از هم می‌گسلد. وی در مورد این امور می‌گوید:

أبو عمر «هل تبغي أن يرتفع الفقر عن الناس؟ / الحلاج ما الفقر؟ / ليس الفقر هوالجوع إلي المأكل والعري إلي الكسوة / الفقر هوالقهر / الفقر هواستخدام الفقر لإذلال الروح / الفقر هواستخدام الفقر لقتل الحب و زرع البغضاء» (همان، ۵۳۸)

(أبو عمر: آیا می‌خواهی که فقر از میان مردم رخت بر بندد؟

حلاج: فقر چیست؟ / فقر نیاز گرسنه به غذا و عریان به لباس نیست. / فقر وسیله‌ای جهت سلطه زور است / فقر وسیله‌ای برای خوارکردن روح مردم است / فقر وسیله‌ای برای نابودی عشق و کاشتن بذر کینه میان مردم است.) حلاج در ادامه به اصلی‌ترین پیامد شرّ، یعنی بی‌ایمانی اشاره می‌کند و بر آن است که فقر ایمان مردم را از بین می‌برد و آن‌ها را در مقابل خدا قرار می‌دهد و رواج بی‌ایمانی، پیامد اصلی فقر است؛ چراکه طبق فرموده پیامبرگرامی اسلام (ص): «كاد الفقر أن يكون كفراً: نزدیک است که فقر به کفر و بی‌ایمانی تبدیل گردد.» (قمی، ۳۷۸) و در این مورد می‌آورد:

الله يقول لنا: / كونوا أحبباً محبوبين / و الفقر يقول لنا: / كونوا بغضاً بغاضين / أكره.. أكره... أكره / هذا قول الفقير (عبدالصبور، ۵۳۹)

(خداوند به ما می‌گوید: با همدیگر دوست و مهربان باشد / و فقر به ما می‌گوید / نسبت به یکدیگر شدیداً کینه بورزید / نفرت دارم... نفرت دارم... نفرت دارم / این سخن فقر است)

خداوند، مردم را به دوستی، و فقر مردم را به کینه‌توزی و دشمنی دعوت می‌کند و در نتیجه، بی‌ایمانی در جامعه رواج می‌یابد و مردم از خدا دور می‌گردند؛ زیرا بی‌ایمانی

یکی از نتایج طبیعی و قطعی فقر است که بدبختی و شقاوت انسان و سقوط او به سرازیری و فقهرا را با خود به همراه می‌آورد. اوج اندیشه‌های واقع‌نگری و اصلاح‌گریانه‌ی عبدالصبور در این سوگنامه است که در آن به یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین مظاهر عقب‌ماندگی جامعه یعنی فقر، اشاره کرده، به زیبایی هرچه تمام‌تر آنرا از زبان حلاج بیان می‌کند. وی مانند تولستوی با مردم زندگی می‌کند و با دردها و رنج‌های بی‌شمار آنها آشنا است و آنها را لمس می‌کند و به‌عنوان یک مصلح اجتماعی، معتقد است که مسئول اصلی بدبختی مردم، حاکمان آنها هستند و ابتدا باید حاکمان و متولیان امور اصلاح گردند؛ سپس مشکلات و بدبختی‌های دیگر که فقر یکی از آنها است، برطرف خواهد شد؛ چون رواج فقر، موجب رنج‌های فراوانی می‌شود که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم.

۲. رنج

همان‌طور که اشاره شد، یکی از نمودهای شرّ فقر است که با خود بدبختی‌ها و پیامدهای ناگوار فراوانی را به همراه می‌آورد و عبدالصبور اصلی‌ترین پیامد آنرا بی‌ایمانی و یقین‌نداشتن به خداوند می‌داند که موجب رواج درد و رنج در جامعه شده، خوی حیوانی و شیطانی را در میان مردم گسترش می‌دهد و روابط انسانی حاکم بر افراد جامعه را از بین می‌برد؛ ولی در این مورد چنین می‌گوید:

«حين فقدنا جوهر اليقين / تشوّهتْ أجنة الحبالى في البطون / الشعر ينمو في مخاور العيون /

والذقن معقود علي الجبين / جيل من الشياطين / جيل من الشياطين» (عبدالصبور، ۲۸۵)

(هنگامی که گوهر یقین را از دست دادیم / جنین‌های زنان آبستن در شکم زشت می‌گردند / مو در گودال چشم‌ها رشد می‌کند / و چانه بر پیشانی گره می‌خورد / نسلی از شیاطین / نسلی از شیاطین)

عبدالصبور در این ابیات، دو پیامد بی‌ایمانی و یقین‌نداشتن به خداوند را ذکر کرده، از آنها به‌عنوان رنج بزرگ یاد می‌کند:

۱. **تبرگی پاکی سرشت:** بی‌ایمانی، بر فطرت و نهاد انسان اثر می‌گذارد؛ زیرا شخصیت فرد از زمان تشکیل جنین و حتی بنا به گفته برخی از روان‌شناسان، قبل از آن شکل می‌گیرد و اگر بی‌ایمانی در جامعه‌ای رواج یابد، بر روی فرزندان آن‌ها هم اثر می‌گذارد که عبدالصبور از آن به زشت شدن جنین یاد می‌کند؛ به عبارت دیگر، در دو رنج و مشکلات در جامعه نهادینه شده، تار و پود آن را از بین می‌برد جامعه را به سوی گرداب هلاکت و نابودی می‌کشاند.

۲. **افزایش شرارت:** پیامد دوم بی‌ایمانی آن است که فضا را برای گسترش شرارت‌ها و پلشتی‌ها، فراهم می‌سازد و موجب پیدایش نسلی می‌گردد که شخصیت و هویت خود را از شیطان می‌گیرد نه از اندیشه‌های ناب الهی و خدایی. عبدالصبور، یقین نداشتن را رنج بزرگی بر می‌شمارد؛ چون احساس می‌کند که به‌عنوان یک مصلح اجتماعی، حرف‌های او ممکن است اثرگذار نباشد، به این نتیجه می‌رسد که:

«احرصْ أَلْتَسْمَعُ / احرصْ أَلْتَنْظُرُ / احرصْ أَلْتَلْمَسُ / احرصْ أَلْتَتَكَلَّمُ / قِفْ! /
و تعلقُ فی حبلِ الصمتِ المبرم» (همان: ۲۸۶)

(سعی کن که نشنوی که نبینی و لمس نکنی و سخن نگویی، بایست! و به ریسمان محکم سکوت چنگ بزن.)

عبدالصبور سکوت را بهتر از حرف زدن می‌داند، چون که معتقد است به واسطه حرف زدن ممکن است زشتی‌های مردم برملا شود و او تاب دیدن این زشتی‌ها را ندارد و به همین سبب به سکوت پناه می‌برد و آن‌گاه که در میان مردم، انسان خوبی را نمی‌یابد، می‌گوید:

«فالانسانُ الانسانُ عَبرُ / من أعوامٍ / و مضي لم يَعْرِفْهُ بشرُ / حفر الحصباءَ و نامَ /
و تَعَطَّى بالآلام..» (همان: ۲۸۸)

(انسان، انسان سالیان سال را / پشت سر گذاشته / و بشر وی را نشناخت؛ / سنگریزه را حفر کرد و خوابید ظ و به درد و رنج پوشاند.)

از خلال این ابیات، درمی‌یابیم که عبدالصبور شاعر باایمانی است که درد و رنج واقعی مردم را در بی‌ایمانی و یقین نداشتن به خداوند می‌داند که آن‌ها را گرفتار شیاطین

و نیروهای شرّ کرده است؛ به گونه‌ای که دردها و رنج‌های فراوانی را بر آن‌ها تحمیل نمود و او را نیز به سمت یأس و ناامیدی سوق داده است و یأس و ناامیدی، این اصلاح‌گر نواندیش و متفکر مدرن را به مرحله‌ای می‌رساند که به این نتیجه برسد که انسان و انسانیت از جامعه رخت بر بسته است و چیزهای دیگری جایگزین آن‌ها شده است. این رنج بزرگ، بزرگ‌ترین سد و مانع در جهت پیشرفت جامعه است. شاعر از این همه بدی و شرّ و فقر و رنج، خسته می‌شود و خستگی خود را بیان می‌کند که در قصیده «الظل والصیلب» به آن اشاره می‌شود.

۳. خستگی

یکی از ویژگی‌های مهم شاعر رئالیست جامعه‌گرا، خستگی و نارضایتی از شرایط موجود و تلاش در جهت بهبود و اصلاح اوضاع جامعه است؛ چنان‌که عبدالصبور در قصیده «الظل و الصلیب» به توصیف خستگی خود از زمانه و روح حاکم بر آن می‌پردازد و می‌گوید:

«هذا زمانُ السَّأْمِ / لاعمقُ للألمِ / لاطعمَ للندمِ» (همان، ۲۰۵)

(این، زمان خستگی است / درد را هیچ پایانی نیست / پشیمانی را هیچ طعمی نیست.)
وی در این قصیده، خستگی را به بارانی همانند می‌کند که با ریزش خود سراپای مردم را می‌شوید و آن‌ها در رخوت‌شان فرو می‌برد:
و يهبطُ السَّأْمُ / و يغسلُهُمُ من الرأسِ إلى القدمِ» (همان).

شاعر از ظلم و ستم و بی‌عدالتی و فقر و رنج‌های موجود در جامعه به‌سستوه آمده و احساس خستگی می‌کند؛ وی از همه چیز خسته است، از روزگار، بی‌پایان بودن درد و رنج و... و معتقد است که این خستگی و یأس همه‌جا را فرا گرفته است، به گونه‌ای که حتی ابیات را با جمله اسمیه شروع می‌کند و جمله اسمیه نشان‌دهنده ثبوت و پایداری است: پایداری درد و رنج و بدبختی در جامعه. وی در این‌جا هنرمندی رئالیست است که واقعیت را به تصویر می‌کشد (عارفی، ۲۰/۸۷/۱۰) و وظیفه هنرمند رئالیست، به تصویر کشیدن واقعیت و میل به اصلاح امور است و عبدالصبور هم به این

مطلب اذعان دارد، هنگامی که می‌گوید: «شاعری غمگین نیستم، بلکه دردمندم، بدین سبب که در درونم، همان‌طور که شلی - شاعر اوایل قرن نوزدهم انگلستان - گفت، میل به اصلاح هستی وجود دارد» (المناع، ۱۴).

شاعر خستگی خود را از ظلم و ستم طبقه حاکم و تبعیض‌های اجتماعی و فقر و رنج و... ابراز می‌کند و چون هیچ نقطه مثبت و روشنی در زندگی نمی‌یابد، دچار یأس و ناامیدی می‌شود. بنابراین، خستگی او در نهایت به یأس می‌انجامد؛ با وجود این باز هم درصدد اصلاح برمی‌آید؛ اصلاحی که ممکن است در ظاهر نتیجه‌ای نداشته باشد؛ چون وظیفه هنرمند رئالیست بیان واقعیت‌ها است و تمایل به اصلاح آن‌ها. وی در ادامه می‌آورد:

«مَلَّاخُنَاهُوِي اِلَى قَاعِ السَّفِينِ وَ اسْتَكَانَ / وَ جَاشَ بِالْبِكَابِلَادِمَع، بِاللِّسَانِ / مَلَّاخُنَامَاتِ

قَبِيلِ الْمَوْتِ، حِينَ وَدَعَ الصَّحَابَ / وَالْأَحْبَابَ وَ الزَّمَانَ وَ الْمَكَانَ...» (عبدالصبور، ۲۰۷)

(دریاورد ما به قعر کشتی سقوط کرد و در آن جای گرفت / و خیلی گریست ولی بی‌اشک و بدون صدا / دریاورد ما قبل از فرارسیدن مرگ، مرد / هنگامی که با یاران و دوستان وزمان و مکان، وداع کرد)

در این جا شاعر، جامعه را به کشتی و انسان خسته و ناامید را به دریاوردی همانند می‌کند که از حوادثی که پیرامون او می‌گذرد، رضایت ندارد و جهت اصلاح هستی کنج عزلت می‌گزیند تا تمامی وقت خود را صرف کسب علم و حصول معرفت نماید؛ سپس وارد جامعه گردد و شروع به اصلاح کند؛ چرا که علم و معرفت با تفکر عمیق به دست می‌آید و مرگ در این جا همان دست‌کشیدن از لذات دنیا جهت اصلاح است و وقتی که نمی‌تواند جامعه را اصلاح کند و در آن تغییرات بنیادی به وجود آورد، باز هم ناامید می‌شود و می‌گوید:

هَذَا زَمَنُ الْحَقِّ الضَّاعِ / لَا يَعْرِفُ فِيهِ مَقْتُولٌ مِّنْ قَاتِلِهِ وَ مَتَى قَتَلَهُ / (همان: ۲۰۸)

(این، زمان تباه‌شدن حق است / مقتول نمی‌داند که چه کسی و چه زمانی او را کشته است)

در این ابیات شاعر واقعیت را بیان کرده و به پیامد آن اشاره می‌کند. واقعیت، گم‌شدن حق و حقیقت است و مهم‌ترین پیامد آن عبارت است از: بی‌عدالتی. بی‌عدالتی، همان مشخص‌نبودن حق و باطل و قاتل و مقتول است که در پی آن هرج و مرج در جامعه رواج می‌یابد و شکاف طبقاتی به وجود می‌آید و طبق گفته‌ی البستانی: «همین شکاف طبقاتی، موجب عقب‌ماندگی اجتماعی می‌گردد» (مقلد، ۲۱۰). بنابراین، بی‌عدالتی عقب‌ماندگی را در پی دارد که موجب سلطه‌ی استکبار بر جامعه می‌شود و آن‌ها را برای مدت طولانی از پیشرفت محروم می‌کند و بارزترین جلوه‌ی آن، قضیه‌ی فلسطین است که یکی از عوامل به وجود آمدن مکتب رئالیسم اجتماعی در ادبیات معاصر عرب است.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که اشاره شد ادبیات رئالیسم اجتماعی، ادبیاتی است که می‌کوشد مشکلات و موانعی را که بر سر راه پیشرفت انسان در جامعه وجود دارد و مانع ترقی او شده است، از بین ببرد و با آن‌ها مقابله نماید؛ لذا نویسنده و ادیبی که از این مکتب ادبی پیروی می‌کند، باید زبان گویای مشکلات و بدبختی‌های موجود در جامعه‌ی خویش باشد و هدف این مکتب را که عبارت است از توجه به فرد و مشکلات او در جامعه و قراردادن ادبیات در خدمت انسانیت و جامعه، دنبال کند. در این نوشتار عبدالصبور به عنوان شاعری که پیرو مکتب رئالیسم اجتماعی است معرفی شد که با بیان شر و مظاهر مختلف آن چون فقر، رنج و خستگی، سپس تجزیه و تحلیل آثار مخرب هریک، سعی دارد تا زبان گویای طبقه‌ی فرودست جامعه‌ی خویش باشد.

این مقاله، اصلی‌ترین مشکلات اجتماعی را که عبدالصبور به آن‌ها اشاره کرده است برشمرد و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. این مشکلات عبارتند از: دروغ، سرکشی و ستم؛ فقر؛ رنج و خستگی نتایج این تجزیه و تحلیل به شرح زیر است:

۱. دروغ، سرکشی و ستم، قوام جامعه را از هم می‌گسلد و آن‌را به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند.
۲. فقر، بی‌ایمانی را در جامعه گسترش می‌دهد و آن‌را آسیب‌پذیر

می‌سازد. ۳. رنج، جامعه را به دست افکار پلید شیطانی می‌سپارد. ۴. خستگی، یأس و ناامیدی را در میان مردم گسترش می‌دهد؛ لذا عبدالصبور به‌عنوان شاعر رئالیست جامعه‌گرا، وظیفه خود می‌داند تا این مشکلات را بیان کند هرچند نتواند آن‌ها را از میان بردارد.

منابع و مأخذ:

- القرآن‌الکریم.
- آدورنو و دیگران؛ درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، گزیده و ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش‌جهان، ۱۳۷۷
- احمدیان، حمید؛ «نگاهی به زندگی و اشعار صلاح عبدالصبور با استفاده از آثارش»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)، ش: ۵۳، پاییز و زمستان (۱۶۳-۱۶۴)، زبان و ادبیات عربی و قرآنی، ۱۳۸۱
- اسوار، موسی؛ از سرود باران تا مزامیر گل‌سرخ (پیشگامان شعر امروز عرب)، تهران: سخن، ۱۳۸۱
- بدوی، انس و حسان الطیبی؛ روائع الشعر الحديث، بیروت-لبنان: دارالمعرفه، ۲۰۰۵
- پرهام، سیروس؛ رئالیسم و ضدرئالیسم در ادبیات، تهران: آگاه، ۱۳۶۲
- خلیل جحا، میثال؛ الشعر العربي الحديث من احمدشوقی إلى محمود درویش، بیروت- دارالعودة- دارالثقافة، ۱۹۹۹
- دنسی، جانانا؛ اصطلاحات (۸۸/۱۰/۱۲)، ۱۹۹۲ www.zehnmang.org/articles/129.doc
- ساچکوف، بوریس؛ تاریخ رئالیسم، ترجمه: محمدتقی فرامرزی، تهران: تندر، ۱۳۶۲
- سیدحسینی، رضا؛ مکتب‌های ادبی، تهران: نیل، ۱۳۶۶
- عارفی، عباس؛ معرفت و گونه‌های رئالیسم (۲۰۱۰)، (۸۸/۱۰/۲۰)
- <http://www.hawzah.net/per/per/.magazine/zw014/zh01404.asp>
- سیدی، سیدحسین؛ شجاعی، علی‌اکبر؛ «نمادپردازی در شعر صلاح عبدالصبور»، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، زمستان، ۱۳۸۳
- شریح عادل، محمد؛ سلسله نقدالعقل المعاصر، دمشق: آفاق معرفه متجدده، ۲۰۰۸
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ شعر معاصر عرب، تهران: توس، ۱۳۵۹
- عبدالصبور، صلاح؛ الابحار فی الذاکره، بیروت: دارالعودة، ۱۹۸۲

- _____؛ الأعمال الشعرية الكاملة، بيروت: دارالعودة، ٢٠٠٦
- الغمري، مكارم؛ تأثير فرهنگ اسلامي بر ادبيات روسيه، ترجمه: موسى بيدج، تهران: سازمان تبليغات اسلامي، ١٣٧٨
- فضل، صلاح؛ اساليب الشعرية المعاصرة، بيروت: دارالآداب، ١٩٩٥
- قمي، عباس؛ سفينه البحار، جلد ٢، تهران: انتشارات فراهاني، بي تا
- نعيمه، ميخائيل؛ المجموعه الكامله (الدروب)، بيروت: دارالعلم للملادين، ١٩٧٥
- مرزوق، حلمي؛ الرومانتيكية و الواقعية في الأدب، بيروت: دارالنهضة الادبية، ١٩٨٣
- مقلد، محمد علي؛ قضايا حضارية عربية معاصرة، بيروت: دارالمنهل اللبناني، ٢٠٠٣
- المناع، علي؛ «النسق القناعي في قصيدة «الظل و الصليب»»، فصلية نقد الشعر (صلاح عبدالصبور)؛ المجلد الثاني، العدد الثاني، بيروت: دارالنهضة العربية، نيسان (ابريل) ٢٠٠٧
- ميرزايي، فرامرز؛ پروانه، علي؛ «الموت الخيامي في شعر صلاح عبدالصبور»، مجلة اللغة العربية و آدابها، دانشگاه تهران پردیس قم، السنة الخامسة، العدد الثامن، ربيع و صيف ٢٠٠٩
- ميرزايي، فرامرز؛ شريفان، مهدي؛ پروانه، علي، «مرگ انديشي در آثار دو شاعر فارسي و عربي: صلاح عبدالصبور و نادر نادرپور»، مجلة زبان و ادبيات تطبيقي دانشگاه تربيت مدرس، دوره ١٤، شماره ٢، بهار ١٣٨٩